

درس هایی از سیره ی امام باقر(ع)

نویسنده: ابوالفضل هادی منش

اشاره

در روایات زیادی به این مسئله اذعان شده است که ولایت اهل بیت(ع) کلید پذیرش و قبولی طاعات و عبادات مؤمنین است و عبادتی که خالی از ولایت پذیری باشد هیچ ارزشی ندارد و خالی از محتوای معنوی است. هر کس رهبری و ولایت این چهارده نور واحد را پذیرفت، عبادت او در اعلی مرتبه ی توحید و یکتاپرستی درج گردید در غیر این صورت عملش بی روح و پوچ خواهد بود.

مؤمن باید قلبش آکنده از ولایت و دوستی این خاندان و عاری از محبت دشمنان آن ها بوده و در یک کلمه، آکنده از تویی و تبری باشد. چه بسا افرادی که به سبب عدم ولایت پذیری سقوط کرده و نابود شده اند. انسان هایی که حتی از عباد و زهاد روزگار خویش نیز به شمار می رفته اند. خداوند متعال در قرآن می فرماید؛

1. أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛ از خدا و رسول و کسانی که سرپرست شما هستند پیروی کنید. (نساء / ۵۹)

امام باقر(ع) در این باره فرمود: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ دَعَائِمٍ: الْوِلَايَةُ وَ الصَّلَاةُ وَ الزَّكَاةُ وَ صَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ الْحَجُّ؛ اسلام بر پنج پایه بنا شده است: ولایت، نماز، زکات، روزه ی ماه رمضان و حج. ۱

آسیب صلوات فرستادن: صلوات ابتر

زائران به طواف خانه ی خدا مشغول بودند و ابراهیم وار به دور خانه ی معشوق می گشتند. امام باقر(ع) در حجر اسماعیل(ع) نشسته بود و با پروردگار مناجات می کرد. صدای مردی که با ناله و زاری به پرده ی خانه چنگ زده بود، توجه امام را به خود جلب کرد. او پرده ی کعبه را در دستانش می فشرد و برای برآورده شدن دعایش پیوسته صلوات می فرستاد: «اللهم صل علی محمد». «مرد صلوات را کامل نمی فرستاد. امام باقر(ع) به او فرمود: «بنده ی خدا! تو با این صلوات به ما ستم می کنی. چرا دنباله ی دعای صلوات را نمی گویی و آن را کامل نمی کنی؟ بگو: "اللهم صل علی محمد و آل محمد."» ۲

ولایت پذیری

پرسشی بزرگ در ذهنش نقش بسته بود که فقط یک نفر می توانست به آن پاسخ دهد. در راه رسیدن به خانه ی امام باقر(ع)، پرسش را در ذهن خود تکرار می کرد. نزد امام رسید و اجازه خواست تا پرسش خود را مطرح

کند. پرسش چنین بود: «کسی که بسیار عبادت می کند و در عبادت خود نیز فروتن است ولی ولایت شما را نمی پذیرد، آیا دعایش مستجاب می شود؟ آیا این همه راز و نیاز سودی به حال او دارد؟»

مانند همیشه چهره ی مهربان و سخن مشکل گشای امام، او را در رسیدن به پاسخی درست ره نمون شد. امام به او فرمود: "ای «محمد بن مسلم»! مَثَل ما خاندان پیامبر، مَثَل آن خانواده ای است که در قوم بنی اسرائیل به سر می بردند و هرگاه چهل شب به راز و نیاز و پرستش خداوند می پرداختند و پس از آن دعا می کردند، دعای شان مستجاب و خواسته شان برآورده می شد، ولی یک بار، یکی از آنان بر خلاف همیشه، پس از چهل روز راز و نیاز، دعایش مستجاب نشد. پس نزد حضرت عیسی(ع) رفت و گله کرد و از او خواست که برایش دعا کند».

عیسی(ع) وضو ساخت و به نماز ایستاد و پس از نماز برای فرد دعا کرد. پس پروردگار به عیسی(ع) فرمود: «این بنده ی من، از دری که باید از آن به سوی من می آمد و راز و نیاز می کرد، نیامده است. او مرا می خواند، ولی در دلش نسبت به پیامبری تو شک وجود داشت. از این رو، اگر آن قدر با من به راز و نیاز بپردازد و گردنش را به قدری خم کند که بشکند و اگر آن قدر دست به دعا بردارد که انگشتانش بریزند، دعایش را هرگز به اجابت نخواهم رساند. پس از آن، عیسی(ع) از مرد پرسید: «آیا تو خدای خود را می خوانی ولی در مورد پیامبرش در دل خود شک می پروری؟» مرد سر به زیر انداخت و با شرمساری پاسخ داد: «ای روح خدا! به خدایت سوگند همین گونه است که می گویی و من درباره ی پیامبری تو شک دارم. حال از تو می خواهم تا دعا کنی تا پروردگار این شک را از دل من بزداید.» عیسی(ع) مهربان تر از آن بود که خواهش مرد را نپذیرد. پس از دعای عیسی(ع)، مرد توبه کرد. پروردگار هم توبه ی او را پذیرفت و آن مرد نیز مانند دیگر افراد خانواده اش، مستجاب الدعوه شد. از آن پس، هرگاه چهل روز به نیایش می پرداخت، سبب نیازش پر از گل بوته های اجابت می شد. "۳

محمد بن مسلم، پاسخ خود را یافته بود. او دانست که بدون پذیرش ولایت، دعای کسی مستجاب نخواهد شد.

شیطان، زمینه ساز گناه

در محضر امام باقر(ع) نشسته بودم و با امام گفت و گو می کردم که ناگهان «حمران بن اعین» وارد شد و سلام کرد. برای پرسیدن چند پرسش آمده بود. پرسش هایش را مطرح کرد و هنگامی که می خواست از جایش برخیزد و مجلس را ترک کند، از امام باقر(ع) پرسید: «وقتی که ما در محضر شما هستیم و سخنان ارزشمند شما را می شنویم، دلهای مان نرم و روان مان از بی رغبتی به این دنیا آسوده می شود و آن چه در دست مردم است و مال و ثروت دنیا در نظرمان بی ارزش جلوه می کند، ولی همین که از نزد شما مرخص و مشغول زندگی و داد و ستد می شویم، دوباره همان حالت های پیشین به سراغ ما می آید و معنویت در ما کم رنگ می شود. دلیل این تغییر حالت چیست؟»

امام باقر(ع) فرمود: «این حالت به دل شما مربوط است که گاه نرم و گاه سخت می شود.» آن گاه با نقل داستانی، پاسخ را برای او بیشتر شفاف کرد. امام فرمود: «روزی جمعی از اصحاب و یاران رسول خدا(ص) گرد آن حضرت نشسته بودند. یکی از آن ها پرسید: «ای رسول خدا! ما در مورد این که مبدا منافق شویم، سخت در هراسیم.» پیامبر فرمود: «چرا هراسان هستید؟» گفتند: «هنگامی که ما در حضور شما هستیم، شما با نصایح خود به ما تذکر می دهید و ما را به آخرت تشویق می کنید. در ما حالت ترس پدیدار می شود و دوستی دنیا را فراموش می کنیم، به گونه ای که بدان بی میل می شویم و گویی دوزخ را با چشم می بینیم، ولی وقتی که از حضور شما مرخص می شویم و به خانه های مان بازمی گردیم، گویا هرگز در حضور شما نبوده ایم و هیچ گونه حالت معنوی در ما ایجاد نمی شود. آیا شما از این که این حالت، نشانه ی نفاق در ما باشد، نگران نیستید؟» پیامبر با لبخندی سرشار از رضا فرمود: «نه، هرگز. این نشانه ی نفاق در شما نیست، بلکه وسوسه های شیطان است که شما را به سوی دنیا تشویق می کند. به خدا سوگند، اگر شما همان حالت را که می گوئید در حضور من پیدا می کنید، نگه دارید و ادامه دهید، به مقامی دست می یابید که فرشتگان دست در دست شما می نهند و روی آب راه می روید. بدانید که مؤمن، همواره در خطر سقوط در پرتگاه گناه است. از این رو، بسیار توبه کنید. مگر این سخن خداوند را نشنیده اید که می فرماید: «خداوند توبه کنندگان و پاکان را دوست دارد.» (بقره: ۲۲۲) و خداوند می فرماید: «از پروردگار خویش درخواست آمرزش کنید و به سوی او بازگردید.» (هود: ۹۰). ۴.

شراب خواری، بزرگ ترین گناه

با گام هایی استوار وارد مسجد شد. گروهی از قریشیان با دیدن جلال او پرسیدند: «این مرد کیست؟» گفتند: «امام باقر(ع) پیشوای عراقیان است.» با خود گفتند: «بد نیست از او پرسش کنیم تا از جایگاه علمی او آگاه شویم.» به یکی از جوانان قبیله ی خود گفتند نزد او برو و از او سؤالی بکند.

جوان نزد امام باقر(ع) آمد و پرسید: «بزرگ ترین گناه کدام است؟» امام در پاسخ فرمود: «شراب خواری.» جوان پیش دوستان خویش بازگشت و آنان را از پرسش خود و پاسخ امام آگاه کرد. آنان دوباره او را نزد امام فرستادند. جوان آمد و پرسش خویش را تکرار کرد. امام پاسخ داد: «مگر به تو نگفتم بزرگ ترین گناه، شراب خواری است؛ زیرا شراب، فرد شراب خوار را به دزدی و آدم کشی و می دارد و سبب کفر به پروردگار بلندمرتبه می شود. انسان شراب خوار کارهایی انجام می دهد که همه ی آن ها گناهی بزرگ به شمار می آیند.» ۵.

نگه داری زبان، نشانه ی مسلمانی

یار و دوست دار امام باقر(ع) بود و امام نیز به او بسیار علاقه داشت. «سلیمان بن خالد» همواره در محضر امام باقر(ع) مشغول درس آموختن و پند گرفتن بود. کنار امام نشسته بود که امام سکوت را شکست و به او فرمود:

«ای سلیمان! آیا می دانی مسلمان راستین کیست؟» سلیمان که می دانست امام می خواهد درس دیگری به او بیاموزد و بی صبرانه منتظر پاسخ بود، گفت: «فدایت شوم! شما بهتر می دانید!» امام فرمود: «مسلمان راستین کسی است که مسلمانان از گزند زبان او در امان باشند.»^۶

نشانه های دانشمند دینی

امام باقر(ع) نشسته بود و افراد گوناگونی نزد امام می آمدند و درباره ی مسائل گوناگون پرسش های خود را مطرح می کردند. فردی نزد امام آمد و مسئله ای را پرسید. امام پاسخ او را داد، ولی مرد قانع نشد. اندکی فکر کرد و به امام گفت: «دانشمندان دینی به گونه های دیگری پاسخ این پرسش را ارائه داده اند.»

امام به او فرمود: «وای بر تو! آیا تو هرگز دانشمند دینی دیده ای؟ دانشمند دینی کسی است که نسبت به دنیا بی رغبت، شیفته ی آخرت و عمل کننده به سنت رسول خدا(ص) باشد. آیا آن دانشمندانی که تو از آنان سخن می گویی، این گونه اند؟»^۷

گسترده گی بلایا

همه «مغیره بن سعید» و افکار منحرف او را می شناختند. یک بار گفته بود: «مؤمن به بیماری های سخت مانند جذام و پیسی مبتلا نمی شود؛ زیرا از عدل خدا به دور است.» سخن او به گوش امام باقر(ع) رسید. امام در پاسخ به فرد پرسش کننده در مورد گفته ی مغیره پاسخ داد: «گوینده ی این سخن، حتماً داستان «حبیب نجار» را که مؤمنی پاک و شایسته در زمان حضرت عیسی(ع) بود، نشنیده است. او به دلیل یک بیماری سخت دستش از کار افتاده و معیوب شده بود. با این حال، با همان وضع، قوم خود را به خداپرستی و دوری از شرک راه نمایی می کرد. در مقابل، مردم سرکش و طغیان گر قومش، وی را سرزنش می کردند و آن قدر از سخنان او به تنگ آمدند که دست به خون او آغشتند و او را به شهادت رساندند. گویا هم اینک دارم او را در این وضع می بینم که قوم خود را ارشاد می کند و آنان او را سرزنش می کنند. بدانید که مؤمن، به هر گونه بلا گرفتار می شود و امکان دارد به هر گونه مرگی بمیرد...»^۸

مضمون نوحه ها نباید باطل باشد

«خدیجه»، نوه ی امام سجاد(ع) بود. فرزندش از دنیا رفت و مردم با چهره های غمگین، دسته دسته برای گفتن تسلیت به خانه اش آمدند. زنی از میان زنان برخاست و به زن دیگری که نوحه سرایی می دانست، گفت: «برخیز و نوحه خوانی کن.»

زن اشعار غم انگیزی در سوگ فرزند خدیجه خواند.

خدیجه در اشعار زن دقت کرد و به او گفت: «از عمویم امام باقر(ع) شنیدم که فرمود: "زن در مصیبت ها نوحه گر می خواهد که اشکش جاری شود، ولی برای زن شایسته نیست که در مصیبت ها و نوحه گری های خود سخن بیهوده و خلاف رضای خدا سر دهد؛ زیرا او با این نوحه گری باطل خود، فرشتگان الهی را می آزارد. پس مراقب باشید در نوحه گری های خود فرشتگان الهی را نرنجانید."» ۱۶

تلاش برای ازدواج فرزندان

اجازه ی ورود خواست. سلام کرد و کنار امام باقر(ع) نشست. پس از اندکی گفت و گو از امام پرسید: «چرا زمینه ی ازدواج فرزند خود، جعفر(ع) را فراهم نمی کنید. ظاهراً وقت ازدواج او فرا رسیده است؟» در مقابل امام، کیسه ای مهر شده وجود داشت. امام دستی بر آن گذاشت و فرمود: «به زودی این کار را خواهم کرد».

مدتی گذشت و او که «ابن عکاشه» نام داشت، خدمت امام رسید. امام کیسه ی پول را به او داد و به او فرمود که با این پول نزد فلانی برو و کنیزی برای او خریداری کن. او با هفتاد دیناری که در کیسه بود، سراغ آن شخص رفت و کنیزی را به هفتاد درهم خرید و نزد امام آورد. امام از او پرسید: «نامت چیست؟» گفت: «حمیده». امام لبخندی زد و فرمود: «امیدوارم در دنیا و آخرت رستگار باشی». امام به گونه ای با او سخن می گفت که گویی پیشتر او را دیده بود و می شناخت. سپس حمیده را به عقد فرزند خود، امام صادق(ع)، درآورد و از نتیجه ی وصلت او با امام صادق(ع) ۷، موسی بن جعفر(ع) به دنیا آمد. ۹

شیعه ی واقعی و رعایت حقوق برادران دینی

نزد امام باقر(ع) نشسته بود و با امام سخن می گفت و از همشهریان خود برای امام حرف می زد. او گفت: «پیروان شما در آن شهری که ما زندگی می کنیم، بسیارند.» امام پس از تمام شدن صحبت او فرمود: «آیا آنان نسبت به هم مهربان هستند. آیا به درد هم رسیدگی می کنند؟ آیا نیکوکاران نسبت به اشتباه برادران دینی خود گذشت نشان می دهند؟ آیا نسبت به همدیگر همکاری و برادری دارند و یک دیگر را در مشکلات یاری می دهند؟»

مرد که با این پرسش ها اندکی در گفته ها و اعتقاد خود نسبت به همشهریان خود شک کرده بود، پاسخ داد: «البته این ویژگی ها که شما فرمودید، در میان آن ها نیست.» امام فرمود: «پس این ها پیروان راستین ما نیستند. پیرو واقعی کسی است که این ویژگی ها را نسبت به برادران خود داشته باشد.» ۱۰

تشییع جنازه ی برادران دینی

تشییع کنندگان با گریه به دنبال جنازه در حرکت بودند و زنی با صدای بلند در میان جمعیت می گریست و فریاد می کشید. «عطا»، قاضی القضاات وقت، در جمع تشییع کنندگان بود. وقتی دید همگان از گریه ها و فریادهای

زن آزرده خاطر شده اند، نزد زن آمد و گفت: «ساکت شو زن وگرنه همگی بازخواهیم گشت.» گوش زن بدهکار نبود و پیوسته فریاد می کشید. عطا خشمگین شد و از گروه تشیع کنندگان جدا شد و بازگشت. «زراره بن اعین» نیز به همراه امام باقر(ع) در میان جمعیت بودند. زراره به امام گفت: «ای فرزند رسول خدا! عطا بازگشت. آیا ما نیز بازگردیم؟» امام آرام فرمود: «ما به دنبال جنازه می رویم و کاری نداریم دیگران چه می کنند. هرگاه حق با باطلی آمیخته شد، نباید حق را ترک کنیم؛ زیرا در این صورت، حق مسلمان را ادا نکرده ایم.» آن گاه به راه خود ادامه داد. به نزدیکی قبر که رسیدند، جنازه را روی زمین گذاشتند و امام بر جنازه نماز خواند. صاحب عزا نزد امام آمد و تشکر کرد و گفت: «خداوند شما را رحمت کند. شما نمی توانید پیاده راه بروید، از همین جا بازگردید.» امام نپذیرفت. زراره زیر لب به امام گفت: «سرورم، صاحب عزا از شما خواست که بازگردید. دیگر برگردیم.» امام فرمود: «نه! ما به اجازه ی او نیامده ایم که با اجازه ی او بازگردیم، بلکه باید حق خود را نسبت به برادر دینی مان به انجام رسانیم و ثوابی را که در نتیجه ی این کار به دنبال آن هستیم، دریافت کنیم. انسان هر اندازه در پی جنازه برود، پاداش بیشتری از خداوند می ستاند.» ۱۱

آثار دوستی مؤمنان

در محضر امام باقر(ع) نشسته بود. پس از گفت وگو هر دو سکوت کردند. ناگاه غمی بر دلش نشست و آهی کشید. از امام پرسید: «گاهی بدون این که اتفاق ناگواری افتاده باشد، دلم می گیرد و اندوهگین می شوم - به گونه ای که آثار آن در چهره ی من نیز پدیدار می شود - در حالی که نه مصیبتی به من رسیده و نه چیز ناراحت کننده ای برای من پیش آمده است، دلیل آن چیست؟» امام فرمود: «آری ای «جابر جعفی»! پروردگار، انسان های بهشتی را از گلی بهشتی و مبارک آفرید و از نسیم روح خویش در آن دمید. به همین دلیل است که مؤمنان با همدیگر، دوست و برادرند. بر این اساس، حتی اگر در شهری دور آسیب یا مصیبتی به دوست مؤمن انسان برسد، روح دوستش نیز اندوهگین می شود؛ زیرا روح های آنان به دلیل ایمان با همدیگر در ارتباط است تا بدین وسیله همواره به علت دوستی شان از حال هم باخبر باشند.» ۱۲

پی نوشت ها

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۳.

۲. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۸۸.

۳. همان، ص ۴۹۵، ج ۲۱.

۴. همان، ص ۴۰۰، ج ۹.

۱۵. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۲۳، ح ۱

۱۶. همان، ج ۴۶، ص ۳۵۸.

۱۷. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۳۴، ح ۱۲.

۱۸. همان، ص ۷۰، ح ۸.

۱۹. همان، ص ۲۵۴، ح ۱۲.

۲۰. همان، ج ۱، ص ۳۵۸، ح ۱۷.

۲۱. بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۵.

۲۲. همان، ص ۱۷۳، ح ۱۱.